



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و پنجاه و هشتم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۳ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۷

آنچنان خوش، کس رود در مگرهی؟

کس چنان رقصان دود در گمرهی؟

*مُکْرَه: اسم مفعول از مصدر اکراه، مُکْرَهی: اکراه و اجبار

آیا ممکن است که کسی در کاری که بدان مجبور شده است، این همه شادی و نشاط داشته باشد؟ آیا ممکن است کسی را مجبور به گمراهی کنند و او رقصان و شادی کنان، دردپراکنی کند، جنگ راه بیندازد و با دیدن برحسب همانیدگی ها و دردهایش، به سوی گمراهی برود؟

نکته ۱: بشر تاکنون به طور جمعی، نتوانسته باهم متحد شود و با همکاری یکدیگر جلوی جنگ را بگیرد و کمک کند، جنگ به عشق تبدیل گردد. تنها راه اتحاد، زنده شدن به خداوند است. همه ما باید به یک هشیاری زنده بشویم تا او از طریق ما حرف بزند و به حل تمام این مشکلات، کمک کند.

نکته ۲: این ابیات باید همه ما را بیدار کند. ما می توانیم برای کمک به درک بیت از خود سوالاتی بپرسیم و خود را مورد بازبینی قرار دهیم.

آیا من نیز این گونه هستم؟ آیا مجبور هستم رفتارهایی را که با همسر، فرزند، دوست، همکار و اطرافیانم دارم، ادامه دهم؟ چرا من به گمراهی خود در من ذهنی، افتخار می کنم؟

نکته ۳: اگر خوب تأمل کنیم، خواهیم دید ما «مجبور» نیستیم به گمراهی در ذهن ادامه دهیم، بلکه می توانیم با استفاده از قدرت اختیار، از سلطه شیطان رهایی یابیم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۸

بیست مرده جنگ می کردی در آن

کت همی دادند پند آن دیگران

*کت: مخفف که تو را

وقتی دیگران به تو پند و هشدار می دادند، که راهی که می روی درست نیست و تو را گمراه می کند، تو با تمام توان خود، مقاومت می کردی و اصرار داشتی که راه کج من ذهنی را ادامه بدهی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۹

که صواب این است و، راه این است و بس

کی زند طعنه مرا؟ جز هیچ کس

با اصرار تمام می گفتمی این چیزی که من می گویم درست است و راه راست نیز فقط همین راهی است که من طی می کنم. همچنین می گفتمی چه کسی در این راه به من طعنه می زند و از من انتقاد می کند؟ جز آدم بی سر و پای که عقل ندارد.

نکته ۱: باید در خود بازبینی کنیم که ما چگونه انسان های دیگر را متقاعد می کنیم که حق با ماست و ما درست می گوئیم، در حالی که خودمان می دانیم حق با ما نیست و با بودن در ذهن مرتب مانند گیاه خروب در حال تخریب و نابودی هستیم.

نکته ۲: من ذهنی مخرب هم به صورت فردی و هم به صورت جمعی زندگی ما را دچار درد و بلا کرده است. حال اگر نمی توانیم به لحاظ جمعی کاری کنیم، می توانیم با مطالعه ابیات مولانا عیب های خود را شناسایی و رفع کنیم.



نکته ۳: زندگی در این لحظه برای ما پیغام می‌آورد تا همانیدگی‌های مرکزمان را شناسایی و پاک کنیم، ما نیز باید از جبر ذهن بیرون آمده، به خودمان بگوییم: «من اختیار دارم و می‌خواهم خودم را اصلاح کنم»، نه این که فکر کنیم مولانا چرا به ما طعنه زده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۰

کی چنین گوید کسی کاو مکره است؟

چون چنین جنگد کسی کاو بی‌ره است؟

کسی که بر کاری مجبور شده‌است کی این‌گونه صحبت می‌کند [که بگوید هرکس از من انتقاد کرد، بی‌سر و پاست؟] و چگونه کسی که بی‌راه است، یعنی راهش را خودش انتخاب نکرده و در جبر ذهن گیر کرده‌است و از خودش هیچ اختیاری ندارد، برای دفاع از راهی که با اجبار آن را انتخاب کرده، این چنین می‌جنگد؟

نکته: ما نباید در جواب کسی که به ما انتقاد می‌کند، حاضر جواب باشیم، بلکه باید با فضاگشایی در پیشگاه خداوند اظهار عجز و نادانی کرده، پیغام اتفاق را بگیریم و همانیدگی‌های خود را شناسایی و آن‌ها را رفع کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۱

هرچه نفست خواست، داری اختیار

هرچه عقلت خواست، آری اضطرار

هرچه که ذهنت نشان می‌دهد و به مرکزت راه می‌یابد، آن را برای خود برمی‌گزینی و خود را در شهوت همانیده شدن با آن، صاحب اختیار می‌پنداری، اما در آن چه که عقل کُل اقتضا می‌کند و درواقع مخالف چیزی است که ذهنت نشان می‌دهد، خود را مجبور و فاقد اختیار می‌دانی.



نکته ۱: هرگاه من ذهنی خواست چیزی را به بهانه نیاز روان شناختی به مرکزمان هل دهد، باید بدانیم که فتوادهنده ضرورت ما هستیم؛ بنابراین همواره باید در خود بازبینی کنیم که آیا ضرورت دارد در این لحظه برحسب اجسام ببینیم و شهوت چیزها را در مرکز بگذاریم؟ ضرورت دارد برحسب ناموس ببینیم و به خاطر چیزی که به ما برخورده انتقام بگیریم؟

نکته ۲: ضرورت اصلی این است که این لحظه با فضاگشایی همانیدگی ای را در خود شناسایی کرده، آن را از مرکزمان خارج کنیم و هر لحظه به حرف زندگی که از مرکز عدم می آید گوش دهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۲

داند او کاو نیکبخت و محرم است

زیرکی زابلیس و، عشق از آدم است

هر کسی که سعادت مند حقیقی و محرم اسرار الهی باشد، این نکته را می داند که زرنگی از آن ابلیس یا من ذهنی، و عشق از آن آدم یا انسان فضاگشا است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۳

زیرکی سبّاحی آمد در بحر

کم رهد، غرق است او پایان کار

*سبّاحی: شنا کردن

زرنگی انسان من ذهنی که به هر صورتی می خواهد همانیدگی های خود را زیادتر کند، شبیه شنا کردن در دریاها عمیق و وسیع است و به هیچ وجه امکان رهایی برای او وجود نخواهد داشت، بنابراین پایان و عاقبت کار او غرق شدن است.

[به عبارتی ما با زیرکی من ذهنی به جایی نخواهیم رسید.]



نکته: زیرکی در دریای یکتایی نمی تواند راه پیدا کند، بنابراین باید فضا را باز و مرکزمان را عدم کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۴

هَلْ سِبَاحَتِ رَا، رَهَا كُنْ كَبْرُ وَ كَيْنِ

نیست جیحون، نیست جو، دریاست این

*هَلْ: ترک کن، رها کن

*سِبَاحَت: شنا کردن در آب، شناوری

*جیحون: در این جا رودخانه به طور مطلق

شنا کردن براساس تکنیک دریانوردی ذهنی را رها کن و با من ذهنی در ذهن شنا نکن. کینه‌ورزی، بلند شدن به عنوان «من»، خودخواهی، «می دانم» و دیگر خاصیت‌های من ذهنی را نیز ترک کن، چراکه این رودخانه و جو نیست که بگویی پایم را می گذارم و از آن بیرون می آیم، بلکه اقیانوس است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۵

وَأَنْگَهَانَ دَرِيَايِ زَرْفِ بِي پِنَاهِ

دَررُبَايِدِ هَفْتِ دَرِيَا رَا چَو كَاهِ

آن گاه دریای ژرف و عمیق فضای یکتایی که در آن هیچ پناهی برای انسان من ذهنی وجود ندارد، تمام دریا‌های ذهن را مانند پَر کاهی در خود فرو می برد و می بلعد. [به عبارتی دریای یکتایی آن قدر وسیع است که هیچ کس با داشتن من ذهنی نمی تواند در این دریا شنا کند.]

نکته ۱: زمانی که در ذهن هستیم و فضا را باز و مرکزمان را عدم نمی کنیم، هیچ پناه و چاره‌ای نداریم؛ اما به محض این که تسلیم شده و مرکز را عدم می کنیم، پناه می یابیم. پس همواره باید فضا باز و مرکزمان عدم باشد.



نکته ۲: علت این که بعضی انسان‌ها دیوانه می‌شوند و بلا سر خودشان می‌آورند این است که گیاه خرّوب من‌ذهنی در مسجدشان رشد کرده و فضا بسته شده‌است. بنابراین آن‌ها جهان را مرتب برحسب دردها و همانیدگی‌های مرکزشان می‌بینند، خودشان را به‌عنوان من‌ذهنی با دیگران مقایسه کرده، ارزش خود را پایین می‌آورند و با هشیاری جسمی فکر و عمل می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۶

عشق چون کشتی بُود بهرِ خواص

کم بُود آفت، بُود اغلبِ خلاص

عشق، مرکز عدم و این که در این لحظه آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد به مرکز انسان راه نیابد و او با خداوند یکی شود، مانند کشتی نجات است. بنابراین کسی که سوار بر این کشتی فضای یکتایی است، گرفتار نمی‌شود و دائماً از بلاها خلاص می‌شود و رهایی می‌یابد.

نکته: اگر ما مدام در حال تقلید و جبر من‌ذهنی هستیم، حس مسئولیت نمی‌کنیم، نمی‌خواهیم کاری برای خودمان انجام بدهیم و منتظریم شخصی بیاید و زندگی ما را درست کند، در این صورت جزو خواص یا نجات‌یافتگان نخواهیم بود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۷

زیرکی بفروش و حیرانی بخر

زیرکی ظنّ است و حیرانی نظر

دیدن برحسب همانیدگی و هشیاری جسمی یعنی زیرکی من‌ذهنی را که مرتب برحسب همانیدگی‌ها و باورهای این جهانی کار می‌کند و همواره در حال مقایسه است و می‌خواهد از دیگران جلو بزند و برتر دربیاید، بفروش و دور



بینداز. به جای آن حیرانی فضای گشوده شده را بخر، به صورت ناظر نگاه کن و حیران تغییرات «قضا و کُن فکان» باش؛ چراکه زیرکی از جنس فکر همانیده، و حیرانی از جنس نظر و هشیاری بی‌فرم است.

نکته: وقتی زیرکی من ذهنی را کنار می‌گذاریم، حیران زندگی می‌شویم که چگونه کارها را درست می‌کند و امور را سر و سامان می‌بخشد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۸

عقل قربان کُن به پیشِ مصطفی

حَسْبِيَ اللَّهُ گو که اللَّهُ ام کَفِي

عقل من ذهنی خود را در پیشگاه مصطفی، این نور و هشیاری برگزیده و خالص که از همانیدگی‌ها آزاد می‌شود، قربانی کن و از آن استفاده نکن. هشیاری نظر را انتخاب کرده، بگو خداوند برای من بس است؛ چراکه خداوند واقعاً برای تو کافی است.

نکته: بسیاری از ما انسان‌ها به نیروی زنده‌کننده و خرد زندگی اطمینان نداریم و آن را نمی‌شناسیم، بلکه فقط زرنگی من ذهنی خودمان را می‌شناسیم که همواره می‌خواهد یک جوری کارها را راست و ریس کند، گلیمش را از آب بیرون بکشد و زندگی‌اش را ادامه دهد.

قرآن کریم، سوره هُ زمر (۳۹)، آیه ۳۶

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ...»

«آیا خدا برای نگهداری بنده‌اش کافی نیست...؟»



قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۸

«... قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ...»

«... بگو: «خدا برای من بس است.»...»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۹

همچو کنعان سر ز کشتی وامکش

که غرورش داد نفس زیرکش

مانند کنعان، فرزند نوح، از سوار شدن بر کشتی نوح، فضای یکتایی، سرپیچی مکن؛ چراکه من ذهنی مغرور، زیرک و حيله‌گرش او را فریب داد. [نوح نماد خداوند یا انسانی است که به بی‌نهایت خداوند زنده شده است. طوفان نوح نیز نماد طوفانی است که به علت پیش رفتن با هشیاری جسمی، در اواسط زندگی برای انسان رخ می‌دهد و از آن به‌عنوان بحران میان‌سالی یاد می‌شود.]

نکته: اگر حقیقتاً قبول کنیم که زرنگی ما از روی همانیدگی‌ها به درد نمی‌خورد و برحسب فکرهای همانیده فکر نکنیم و به صورت «من» بلند نشویم، دخالت نکنیم و فقط فضا را باز کرده به صورت حضور ناظر تماشاگر باشیم، در این صورت سوار کشتی یکتایی می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۰

که برآیم بر سر کوه مشید

منت نوحم چرا باید کشید؟

*مشید: استوار و بلند



[تو مانند کنعان نباش که به پدر خود گفت:] اینک بر سر کوه بلند و محکم باورها و فکرها می‌روم، پس چرا باید منتِ نوح را بکشیم؟

نکته: ما به جای این که فضا را باز کنیم و به خرد زندگی دست پیدا کنیم، می‌گوییم من می‌روم کتاب فلان نویسنده را که فیلسوف بزرگی است، می‌خوانم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۱

چون رمی از منتش ای بی‌رشد؟

که خدا هم منت او می‌کشد

*رشد: هدایت

ای کسی که من ذهنی و هیجان‌های مخرب آن تو را هدایت می‌کنند، تو چگونه از منت نوح یا انسان زنده به زندگی فرار می‌کنی؟ در حالی که خداوند نیز منت چنین انسانی را می‌کشد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۲

چون نباشد منتش بر جان ما

چون که شکر و منتش گوید خدا؟

چگونه منت نوح یا انسانی مانند مولانا بر جان ما نباشد، در حالی که خداوند هم شکر او را می‌گوید و بدو پاداش می‌دهد؟ [به عبارتی وجود ما برای خداوند مهم و لازم است، چرا که او می‌خواهد در ما به بی‌نهایت خود زنده شود. همچنین خداوند از انسان‌های زنده‌به‌عشقی چون مولانا که می‌توانند نور ایزدی و انرژی زنده زندگی را در جهان پخش کنند و باعث آبادانی جهان شوند، ممنون است.]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۳

تو چه دانی ای غرارهٔ پُرحسد؟

مَنْتِ او را خدا هم می‌کشد

*غراره: غفلت، در این جا یعنی مغرور

ای انسانِ مغرورِ پُر از حسد تو چه می‌دانی؟ مَنْتِ او را خدا هم می‌کشد. [خداوند از انسانی مانند مولانا و هر انسانی که انرژی حیات‌بخش را از مرکز عدم برای جهانیان می‌آورد و اجازه می‌دهد خداوند او را به بی‌نهایت و ابدیت خودش زنده کند، ممنون و سپاس‌گزار است].

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۴

کاشکی او آشنا ناموختی

تا طمع در نوح و کشتی دوختی

*آشنا: شنا

کاش کنعان شنا کردن، فکر و عمل کردن برحسب من‌ذهنی را یاد نمی‌گرفت و با باورهایش شرطی نمی‌شد، تا با فضاگشایی چشم امیدش به کشتی فضای یکتایی دوخته می‌شد.

نکتهٔ ۱: باید در خودمان بازبینی کنیم که ما می‌خواهیم فضا را باز کنیم و به‌عنوان هشیاری سوار کشتی یکتایی شویم و با خداوند یکی گردیم؟ یا نه، می‌خواهیم ناموس و «می‌دانم» خود را حفظ کنیم، در جدایی بمانیم و هیچ طمع و امیدی هم به نوحی مانند مولانا نداریم و سوار کشتی یکتایی نمی‌شویم؟

نکتهٔ ۲: مولانا به‌عنوان نوح، آرزو می‌کند که ای کاش ما انسان‌ها حرف‌های او را با قضاوت‌های ذهنی و برحسب همانندگی‌های مرکزمان نمی‌شنیدیم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۵

کاش چون طفل از حیلِ جاهل بُدی
تا چو طفلان چنگ در مادر زدی

*حیل: حیل‌ها

ای کاش کنعان، انسان من ذهنی، مانند طفلان از حیل و فکر کردن برحسب عقل ذهنی جاهل و بی‌خبر بود، تا مانند آن‌ها به دامنِ زندگی و انسان‌های زنده‌به‌عشقی چون مولانا چنگ می‌زد.

نکته: ما نباید وقتی به صحبت بزرگان گوش می‌دهیم، فقط فکرهای خودمان را ببینیم و صحبت ایشان را قضاوت و تفسیر ادبی کنیم، بلکه باید در عمل آن‌ها را به‌کار ببریم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۶

یا به علمِ نَثَلِ کم بودی مَلی
علمِ وحیِ دل، ربودی از ولی

*مَلی: مخفف مَلی، به معنی پُر

یا ای کاش انسان‌ها این قدر از علمِ نَثَلِ یا دانشِ ذهنی لبریز نبودند، تا از انسان‌های زنده‌به‌زندگی دانش ایزدی را کسب می‌کردند.

نکته: وحی مختص پیامبران نیست؛ ما نیز اگر فضا را باز کنیم، پیغام و وحی خداوند را در فضای گشوده‌شده دریافت خواهیم کرد.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۷

با چنین نوری، چو پیش آری کتاب

جانِ وحیِ آسایِ تو، آرد عتاب

*عتاب: نکوهش

اگر این عقل و خردی را که توسط بزرگان از فضای گشوده شده می آید، با دانش و استدلال‌هایی که از عقل من‌ذهنی برمی‌خیزد، مقایسه و قضاوت کنی و اصرار بر استفاده از عقل من‌ذهنی داشته باشی، جان زنده شده تو به خداوند، تو را سرزنش می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۸

چون تیمم با وجود آب دان

علمِ نَقْلی با دمِ قطبِ زمان

همان‌طور که وقتی آب هست تیمم جایز نیست، با وجود دانشی که با این وسعت از فضای گشوده شده درون یک انسان زنده به حضور مانند مولانا بیان شده است، استفاده از دانش و استدلال‌های من‌ذهنی نیز جایز نمی‌باشد.

نکته: دانایی و خرد فضای گشوده شده، می‌تواند پایان‌دهنده تمام غم و غصه‌ها و هیجانات مخرب من‌ذهنی باشد که موجب ویرانی زندگی ما شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۹

خویش ابله کن، تبّع می‌رو سپس

رستگی زین ابله‌ی یابی و بس

*تبّع: تابع



پس خودت را نسبت به دانش و زیرکی من ذهنی ابله کن و تابع خردی باش که توسط بزرگان از فضای گشوده شده بیان می شود و بدان که این لازمه نجات تو از این ابله‌ی و نادانی من ذهنی است.

نکته: ما باید از خودمان بپرسیم که واقعاً تابع مولانا هستیم یا نه؟ آیا با صبر و خویشن‌داری منتظر گشایش فضای درونمان می‌مانیم تا زندگی از طریق ما فکر و عمل کند؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۰

أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلْهَ، اِی پَدْر

بِهَرِ اِیْنِ كَافَّةِ سَلْطَانِ الْبَشَرِ

پدر جان، [ای انسان]، پادشاه آدمیان حضرت رسول گفته است: «بیشتر جمعیت بهشت را انسان‌هایی تشکیل می‌دهند که از زیرکی و زرنگی من ذهنی بی‌خبر هستند و نسبت به این نوع عقل ابله گشته‌اند.»

نکته: بهشت فضای گشوده شده درون انسان‌ها است و هر انسانی می‌تواند با نادان شدن نسبت به عقل من ذهنی این بهشت را در خانواده خود ایجاد کند.

حدیث

«أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلْهَ.»

«بیشتر اهل بهشت ابلهان‌اند.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۱

زیرکی چون کبر و بادانگیزِ توست

ابله‌ی شو تا بماند دل دُرُست



از آن جا که زیرکی و دانایی من ذهنی در امور دنیوی باعث تکبر و غرور تو می شود، پس نسبت به فکر و عمل با من ذهنی نادان باش، تا فضای گشوده شده درونت آسیب نبیند و مرکزت آلوده نگردد.

نکته: اگر ما غرور، ناموس بدلی، پندار کمال، مقاومت و ستیزه داریم و از سخن گویی و هیجانات مخرب من ذهنی ارتفاع می جوئیم، در این صورت دچار زیرکی من ذهنی هستیم و این نوع زیرکی با خردی که از فضای گشوده شده می آید بسیار فرق دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۲

ابلهی نه کاو به مسخرگی دو توست

ابلهی کاو واله و حیران هوست

[مولانا می گوید:] منظور آن ابله‌ی نیست که فکر و عملش با من ذهنی باعث شود بیشتر مورد تمسخر قرار بگیرد، بلکه منظور این است که شخص نسبت به عقل من ذهنی نادان شود و با گشودن فضای درونش مرکزش را عدم کند و عاشق و حیران خداوند گردد.

نکته: ما با تمرکز مطلق بر روی خودمان، نظارت بر من ذهنی مان و صبر کردن، سبب می شویم که اعضای خانواده هم بر روی خود تمرکز کنند و از این که چطور ممکن است خداوند، در مدت زمان کوتاهی زندگی ما را با این دانش تغییر دهد، حیرت زده می شویم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: حسام



منابع: برنامه ۹۸۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com